

پنجه اقتدارگرایان بر چهره تاریخ و حقیقت؛ درباره انفجار دفتر نخست وزیری

نویسنده : عصر نو

امروز: انفجار نخست وزیری و شهادت رجایی و باهنر لکه ننگ دیگری در کارنامه منافقین و فاجعه ای تلخ و غمبار برای انقلاب و نظام بود. در سالهای آغازین انقلاب، انفجار نخست وزیری نه اولین حادثه از این دست بود نه آخرین آن، از نظر ابعاد و نتایج و بازتاب نیز دستکم انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی و شهادت آیت الله بهشتی و جمعی از مسئولان و نمایندگان مجلس شورای اسلامی حادثه ای در سطح انفجار نخست وزیری بود اما هیچ یک از آن حوادث؛ از انفجار دادستانی گرفته تا انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به اندازه حادثه نخست وزیری بحث انگیز و مورد مناقشه قرار نگرفت. علت این امر را باید در اغراض باندهای قدرت در عرصه منازعات سیاسی داخلی جستجو کرد. در این میان آن چه شگفت می نماید آن است که حامیان و عاملان قتل های زنجیره ای و اعضای تاریکخانه اشباح، پرچمدار آن حادثه غمبار شده و کسانی که در آن سال ها اساساً معلوم نیست چه وضع و حالی داشته اند، امروز به جای سلف خود علم خونخواهی بلند کرده اند. آن چه در زیر می خوانید؛ گزارش صریح و بی پرده انفجار نخست وزیری است. این گزارش حاوی نکات و حقایقی است که شاید تاکنون به این وضوح و صراحت و در عین حال دقت مطرح نشده باشد.

«قضیه این است که افراد مومن به انقلاب را کنار بزنند و افراد مخالف کمکم روی کار بیایند». امام خمینی (رحمه الله علیه).
 «برخی بدترین جنایتهای نوع بشر به نام حقیقت انجام شده است ... يك نفر، به نام حقیقت، به صلیب کشیده شد، اما پیش از مرگ برای ما تعریف ژرفی از حقیقت به جای گذاشت. حقیقت چیزی نیست که به ما اطمینان و یقین می بخشد، حقیقت چیزی نیست که ما را از دیگران بهتر می کند. حقیقت چیزی نیست که در زندان عقاید از پیش تعیین شده خویش حبس کرده ایم، حقیقت چیزی است که ما را آزاد می کند، آن مرد گفت: حقیقت را بدان و حقیقت تو را آزاد خواهد کرد». (۱)
 با گرامیداشت یاد و خاطره شهیدان رجایی و باهنر و همه آنان که جانشان را نثار آرمانهای ملی و دینی کردند. در این روزگار غریب، شنیدن برخی دروغها و تهمت‌ها نباید تعجب برانگیز باشد اما گاهی وقتها دروغ آنقدر بزرگ است که آدمی را حیرت‌زده از این همه وقاحت می کند.

جاعلین حقیقت برای دروغپردازیهای خود گاهی آنچنان به فلاکت دچار میشوند که به قولی ۷۰۰ تومانی جعل می کنند! از جمله اعمال جاعلین بزرگ وطنی ادعاهای کذبی است که حول پرونده انفجار نخست وزیری مطرح می شود. این دروغپردازیها چندی است توسط بولتن ها و بنگاههای دروغپراکنی اقتدارگرایان، - که از مصونیت آهنین برخوردارند - دستاویزی برای فرار از وعده های انتخاباتی آنان قرار گرفته است.

این گزارش در پی آن است که به طور میسوط این پرونده و حواشی آن را بررسی کند در عین حال به یاران و همفکران سعید امامی و حضرات تازه به قدرت رسیده که در آن زمان نه از طرف امام مجالی برای حضور در قدرت می دیدند و نه اساساً نسبتی با انقلاب داشتند متذکر می شویم دروغ پردازی های از این دست موجب انحراف اذهان و کاهش حساسیت افکار عمومی نسبت به فاجعه ای که پس از سه سال حاکمیت بلامنازع برای کشور به ارمغان آورده اید نخواهد شد. بنابراین به جای پرداختن به این مسائل بهتر است در فکر این باشند که به افکار عمومی، توضیح دهند که با صدها میلیارد دلار پول نفت طی دو سه سال اخیر چه کردند؟ یا چرا به جای اینکه نفت سر سفره مردم بیاید گاز و برق و سفره هم از خانه مردم رخت بربست؟ زاین اسلامی چه شد؟ آزادی بی نظیری که می گفتند کجاست؟ بر سر عدالت موعودشان چه آمد؟ مهرورزی با مردم چه ربطی به مینی بوسهای سر چهارراهها و بازداشت زنان چکمه پوش دارد؟ سخنان تبلیغاتی انتخاباتی نظیر: «آیا واقعاً مشکل مملکت شکل موی بچه های ماست؟ اینقدر مردم را کوچک می کنید؟ بچه ها هرچه دوست دارند می پوشند، به من و تو چه ربطی دارد؟» (۲) چه شد؟

کلیدداران خانه اشباح توضیح دهند پرونده قتل‌های زنجیره‌ای چه شد؟ شکنجه گران متهمان قتل های زنجیره ای چرا محاکمه نشدند؟ اتوبوس حامل روشنفکران دگراندیش چه بود؟ پرونده قتل زهرا کاظمی به کجا رسید؟ برای دکتر زهرا بنی یعقوب چه اتفاقی افتاد؟ پرونده دانشجوی سندیچی چه شد؟ پرونده ۱۸ تیر ۷۸ و خوابگاه طرشت سال ۸۲ به کجا رسید؟ ضارب برادر جانبازمان سعید حجاریان کجاست؟ پرونده قتل‌های محفلی کرمان به کجا انجامید؟ ...
 با توجه به مقدمات فوق قدری عمیقتر به پرونده انفجار وارد می شویم:

۱- کشمیری که بود؟

شاید اولین سوالی که در این پرونده مطرح می شود این است که کشمیری که بود و چگونه وارد سیستم شد؟ و چگونه به دبیری شورای امنیت ملی رسید؟ و چگونه دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی وی را شناسایی نکردند؟ برای پاسخ به این سوالات ابتدا باید به شرایط سالهای آغازین انقلاب بازگردیم. تکرر و تنوع فکری و اجرایی نیروهای انقلاب، نبود سازمان

اطلاعاتی و امنیتی قوی، خطر کودتا و از دست رفتن تمامیت ارضی، وجود سازمانهای قوی ضدانقلاب که ریشه در خارج از مرزها داشتند و نفوذ شدید آنها در نیروهای انقلاب و بدتر از همه حمله عراق باعث آشفتگی و نابه سامانی شدیدی شده بود. بهزاد نبوی در این باره این چنین میگوید: «ما در اول انقلاب یک سیستم اطلاعاتی و امنیتی قوی نداشتیم. آقای تهرانی که از طرف شهید رجایی به عنوان معاون اطلاعاتی و امنیتی حکم گرفته بود، از صفر شروع کرد. سازمانی نبود که چنین کارهایی را انجام دهد و در ابتدا آقای تهرانی تنها خودش بود و ۳۰-۴۰ نفر از اطرافیانش. با توجه به چنان شرایطی تعجب آور نبود که نظام نتواند کشمیریها را شناسایی کند.» (۳)

در اوایل انقلاب اینگونه اتفاقات نادر نبود و انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی و دادستانی انقلاب نیز در همین شرایط اتفاق افتاد. در کنار این ۳ انفجار ترورهای زیادی هم رخ داد.

ترور شهیدان سیهید قرنی (۵۸/۲/۳)، آیت الله مطهری (۵۸/۲/۱۲)، آیت الله قاضی طباطبایی (آبان ۵۸) دکتر مفتاح (آذر ۵۸)، مهدی عراقی (شهریور ۵۸)، آیت الله مدنی (۲۰ شهریور ۶۰)، آیت الله اشرفی اصفهانی (۲۳ مهر ۶۰)، آیت الله دستغیب (۲۰ آذر ۶۰)، حجتالاسلام هاشمی نژاد (مهر ماه ۶۰)، آیت الله صدوقی (تیرماه ۶۱) و سوءقصد علیه مقام رهبری (ششم تیرماه ۶۰) و آیت الله هاشمی رفسنجانی (خرداد ۵۸) در چنین فضایی اتفاق افتاد. در آن زمان شرایط به گونه ای بود که منافقین در بسیاری از نهادهای انقلابی از جمله سپاه، کمیته، ارتش و... نفوذ داشتند، به ویژه در سال های ۵۸ و ۵۹ ماهیت منافقین بر بسیاری از مقامات و نیروهای انقلاب آن چنان که باید شناخته نبود حتی شورای انقلاب به مسعود رجوی پیشنهاد شهرداری تهران را داده بود. هواداران و اعضای منافقین با استفاده از درهم ریختگی اوضاع و عدم حساسیت نیروهای انقلاب در ارگان ها و نهادهای دولتی نفوذ می کردند.

بهزاد نبوی در مورد شرایط آن زمان می گوید: «چند ماه طول کشید تا بتوانیم یک سیستم گشت بیسیم دار آماده کنیم که مانع ترورهای خیابانی شود. شرایط به گونه ای بود که منافقین می رفتند توی اتوبانها و خیابانها، ایست و بازرسی می گذاشتند و کارت شناسایی می خواستند. هر کسی سپاهی بود، کمیته ای بود، جهادی بود به مسلسل می بستند، ما آن زمان چنین مشکلاتی داشتیم.»

بهزاد نبوی در مورد کشمیری میگوید: «به طوری که گزارش کرده اند، در پیش از شروع همکاری با برادر تهرانی در نخست وزیری، از فعالان مورد اعتماد اداره دوم ارتش و نیروی هوایی بوده و در فرو نشانیدن اعتصاب همافران در سالهای اول انقلاب نقش موثری داشت است.»

نقشه رادیو مجاهد در عراق را تهیه کرده و در اختیار نیروی هوایی قرار داده و اتفاقاً نیروی هوایی علیه این ایستگاه رادیویی عملیات موفقی انجام داد. منتهی قبلاً به آنها اطلاع داده بود و آنها تخلیه کرده بودند ولی کسی متوجه نشد و برای یکی، دو روز ارتباط رادیو مجاهد قطع شده بود.»

خسرو تهرانی در مورد کشمیری چنین می گوید: «در ستاد خنثی سازی کودتا فعال بود. پس از اتمام کار ستاد چون نیروی بسیار منضبط و دقیقی بود و ظاهری متدین داشت بر سرآمدنش به سپاه یا نخست وزیری کشمکش بود. یعنی اگر به نخست وزیری نمی آمد به سپاه می رفت. البته باید گفت که بعضی در مورد **موقعیت او غلو می کنند. از جمله می گویند شهید رجایی پشت سر او نماز می خوانده یا اینکه دبیر شورای عالی امنیت ملی بود، واقعت این است که او منشی جلسه بود و کارش ضبط جلسات و پیاده کردن نوار جلسات، دعوت از اعضا و تقسیم صورتجلسات بود.**» (۴)

سعید شاهسوندی از اعضای تغییر موضع داده سازمان مجاهدین خلق در مورد کشمیری چنین می گوید: «مسعود کشمیری چهره شناخته نشده که در ابتدا هوادار و سپس عضو سازمان مجاهدین خلق شد، که از طریق بخشهای امنیتی- نفوذی سازمان کاملاً توجیه شد و به سرعت در ارگانهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی نفوذ کرد و مدارج ترقی و پیشرفت را یکی پس از دیگری طی کرد تا به دبیری شورای امنیت ملی رسید... مسعود کشمیری مسئول برجسته ای به نام فرمانده فتح الله (مهدی افتخاری) داشت. مهدی افتخاری مسوول بخش نفوذیهای سازمان بود. کسانی که در ارگانها نفوذ میکردند در ارتباط مستقیم با مهدی افتخاری بودند. مهدی افتخاری چهره ای بود که در هیچ یک از جلسات علنی در ستادهای شناخته شده سازمان و مراکز اصلی تردد نمی کرد. کشمیری و همسرش مدت کوتاهی در ترکیه در یک خانه سازمانی که من و همسر من نیز آنجا بودیم زندگی می کردند، در حوالی خیابان فاتح استامبول ترکیه.» (۵)

سرهنگ کتیبه (رئیس وقت اداره دوم ارتش جمهوری اسلامی) که خود در جلسه (شورای عالی امنیت ملی در روز ۸ شهریور ۱۳۶۰) حضور داشته است، این چنین می گوید: «در اواخر سال ۱۳۵۷ از طرف نخست وزیری - زمان مرحوم بازرگان - عده ای را برای حفظ اسناد و مدارک سری و طبقه بندی شده در ارتش مامور کردند، از جمله این افراد کشمیری بود. بدین ترتیب کشمیری به کلیه اسناد سری و طبقه بندی شده نیروی هوایی، ضد اطلاعات و حفاظت اطلاعات دسترسی پیدا می کند. کشمیری مورد اعتماد همه بود. سیری که طی کرده بود تا به این مقام رسیده بود جای شك و شبهه ای باقی نمی گذاشت. به خصوص که قیافه حق به جانبی داشت. از ریش محرابی و صورت سرخ و سفیدش روحانیت و نورانیت می بارید! تسبیحش هم همیشه همراهش بود و برای خیلی کارها استخاره می کرد. همه او را به تشریح می شناختند و در جلسات دعای کمیل او یکی از دعاخوانها بود و گاه پیشنماز هم می ایستاد. کسی حدس نمی زد که او از اعضای گروه رجوی و نفوذی در عالیترین مرکز تصمیم گیری یعنی شورای امنیت باشد. به خصوص که او مواضع تندتی علیه آنها داشت و گویا پیشنهادهایی مثل بمباران ایستگاه رادیویی مجاهد داده بود که اعتماد اطرافیان به او دو چندان شده بود. او چنان اعتماد همه را جلب کرده بود که موقع تردد در نخست وزیری بازرسی بدنی نمی شد و هر چه می خواست می برد و می آورد. آن روز هم کسی متوجه نشد که کشمیری چگونه آن بمب ساعتی قوی را وارد ساختمان کرده است.» (۶)

سعید شاهسوندی در ادامه مصاحبه اش با رادیو آلمان، در مورد کشمیری می گوید: «البته خودش تنها نبود و با هدایت و آموزش و توصیه های سازمان این کارها را می کرد، به حدی بود که مثلاً برای نشان دادن این که بسیار به اموال و بیت المال عمومی علاقه دارد، همیشه دو خودکار در جیبش می گذاشت، یکی که خودکار شخصی اش بود و با آن نوشته های خود را می نوشت و دیگری برای کار... ما همانطور که گفتیم در کردستان [عراق] مشغول [کار در] رادیو مجاهد بودیم، معلوم شد که جمهوری اسلامی به دنبال راه افتادن رادیو مجاهد، طرح بمباران ایستگاه رادیویی را در دستور کار دارد. طرحی که کشمیری در سازمان گفت که پیشنهاد [آیت الله هاشمی] رفسنجانی بوده است. ابتدا پارازیت‌هایی فرستاده می شد ولی اثر نکرد. طرح بمباران را دادند که مسنول این طرح مسعود کشمیری بود و نتیجه هم معلوم است که چه سرانجامی دارد!...»

مسعود کشمیری بعدها به خاطر این عملیات - انفجار نخست وزیری - عنوان قهرمان می گیرد. عنوان قهرمان در سازمان مجاهدین خلق معمولاً به کسانی که زنده هستند تعلق نمی گیرد، به کسانی که در عملیات ویژه و فوق العاده خطیر شرکت کرده باشند در دوران حیاتشان صفت مجاهد قهرمان داده می شود. مسعود کشمیری هم یکی از این افراد است و مهدی افتخاری، محمدرضا کلاهی و علیرضا باباخانی هم این چنین بودند. مسعود کشمیری در ماجرای معروف به انقلاب ایدئولوژیک نامه ای می نویسد که در نشریه مجاهد شماره ۲۵۰ چاپ می شود و مربوط به سال ۱۳۶۴ است و اینگونه آغاز می شود:

«السلام علیک یا مسعود، السلام علیک یا مریم، السلام علیک یا وارث امیرالمومنین، السلام علیک یا وارث فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین...»

۲ - ماجرای روز انفجار

سرهنک کتیبه در مورد روز انفجار اینگونه می گوید: «دقیقی از شروع جلسه گذشت. دستجردی گزارش وقایع مهم هفته گذشته را می داد... کنار سالن فلاسک چایی گذاشته بودند و هر کس چای می خواست خودش می رفت و چای می ریخت. تردد اعضای جلسه امری عادی بود و در میان این بحثها کسی نفهمید که کشمیری از جلسه بیرون رفته است. ناگهان صدای مهیب همراه با شعله های آتش و دود غلیظ قهوه ای همه چیز را به هم ریخت. معلوم نبود چه اتفاقی افتاده است. هر کس دست و پایی سالم داشت به طرف در ورودی می دوید. کارمندان داخل ساختمان سراسیمه به این سو و آن سو می دویدند. همه یاد فاجعه هفتم تیرماه گذشته در دفتر حزب جمهوری افتادند و صحنه ای دلخراش آنجا جلو چشمانشان می آمد. لحظاتی بعد که دود فروکش کرد معلوم شد که چه اتفاقی افتاده است. کسانی مجروح و تکه پاره شده بودند، رجایی و باهنر که بیش از همه در معرض بمب قرار داشتند بیشترین آسیب را دیدند و اجسادشان قابل شناسایی نبود. هر کس به فراخور دوری و نزدیکی به آنان دچار سوختگی و جراحت شده بود اما از بدن کشمیری اثری نبود. حدس زده شده که او در آتش سوخته و پودر شده است.»

خسرو تهرانی، که خود نیز در جلسه مزبور حضور داشته است، در مورد روز حادثه چنین می گوید: «کشمیری، چون منشی جلسه بود زیاد از جلسه خارج می شد و برمی گشت. هیچ اتفاق خاصی رخ نداد. همه چیز روند طبیعی داشت. کسی تصور اینکه کشمیری نفوذی باشد را نداشت.»

بهزاد نبوی نیز در مورد روز حادثه این چنین می گوید: «روز حادثه من با مرحوم نوربخش یک دیدار داشتم. ساختمان نخست وزیری یک ساختمان L شکل بود که ما در طبقه چهارم در زاویه درونی L و در ضلع بلندتر بودیم. جلسه شورای امنیت در طبقه اول در یک سالن بزرگ و در قسمت کوتاه L بود. ما مشغول صحبت کردن بودیم که صدای انفجار آمد. سرمان از پنجره بیرون بردیم دیدیم هنوز قطعات لباس و دود از سالن طبقه اول بیرون می آید. من چون عضو شورای عالی امنیت نبودم و هیچگاه در جلسات آن شرکت نکرده بودم، اطلاعی از زمان و مکان تشکیل جلسات آن نداشتم و نمی دانستم انفجار مربوط به چیست، ولی مرحوم نوربخش اطلاع داشت و فریاد زد که طبقه اول جلسه شورای امنیت ملی هست و رجایی و باهنر هر دو توی جلسه هستند. از پله ها به پایین دویدیم. براساس جلسات دیگری نظیر جلسه هیات دولت، که در این سالن برگزار می شد، من اطلاع داشتم که جای رئیس جمهور و نخست وزیر در کجای میز است. قبل از اینکه به آن محل برسم، شهید کلاهدوز و آقای تهرانی را دیدم که جراحات مختصری برداشته و در حال خروج از سالن بودند. آقای تهرانی به من گفت: من مشکلی ندارم برو سراغ رجایی و باهنر. از در ورودی سالن دیگر نمی شد وارد شد، چون آتش و دود اجازه نمی داد، لذا قصد کردم از روی دیوار اتاق بغلی که در اثر انفجار فرو ریخته بود، وارد سالن شوم، که باز هم به خاطر دود و آتش امکان پذیر نبود. به کسانی که آنجا بودند گفتم نردبان بیاورید از پنجره بیرون وارد شویم اما چون ارتفاع طبقه اول زیاد بود، باید اتومبیل آتش نشانی می آمد. ۱۰ دقیقه ای طول کشید تا آتش نشانی آمد. مرحوم چهپور - رئیس شرکت واحد آن زمان - از پله ها رفت بالا، من و پسر شهید رجایی توی حیاط ریاست جمهوری بودیم. مرحوم چهپور اشاره کرد که کار تمام است و متأسفانه رجایی و باهنر هر دو سوخته اند.»

چون ساختمان نخست وزیری آتش گرفته بود، حفاظت مرا به دفتر آقای رفسنجانی در مجلس هدایت کرد. هیات دولت بلافاصله در دفتر آقای هاشمی تشکیل جلسه داد. قرار بود فردای آن روز حصر آبادان توسط رزمندگان شکسته شود. در جلسه دولت مطرح شد برای اینکه بچه های جبهه روحیه خود را از دست ندهند موضوع برملا نشود. قرار شد من به عنوان سخنگوی دولت مصاحبه کنم. همان جا هماهنگ کردند که یک گروه صدا و سیما بیاید و مصاحبه بگیرد. من در جلسه هیات دولت مصاحبه کردم. دفعه اول اعضای دولت و آقای هاشمی گفتند مصاحبه مناسب نبود. چهره ات متاثر و مشخص کننده وقوع اتفاقی بود و خواستند دوباره مصاحبه کنم و دوباره مصاحبه کردم و مجبور شدم بگویم رجایی و باهنر جراحاتی برداشته و در بیمارستان بستری هستند.

البته با استفاده از این سخنان بعدها علیه من پرونده سازی شد، ضمن اینکه آن مصاحبه هم خاصیتی نداشت و رزمندگان دریافتند که رجایی و باهنر شهید شده اند و عملیات شکست حصر آبادان به تاخیر افتاد.»

۳- ماجرای تدفین مسعود کشمیری

آنچنان که از مطالب قبلی برمی آید کسی تصور نمی کرد عامل انفجار، کشمیری باشد و همگان فکر می کردند که کشمیری در جریان انفجار از بین رفته است. صندلی کشمیری بیش از سایرین به شهید باهنر و شهید رجایی و محل انفجار بمب نزدیک بود. بنابر این تصور عمومی این بود وقتی این دو نفر شهید شدند حتماً سومی هم شهید شده است و آنچنان که سرهنگ کتیبه و خسرو تهرانی (از حاضران جلسه) گفتند به دلیل رفت و آمدهای زیاد کشمیری در طول جلسه کسی به خاطر نداشت که او از جلسه خارج شده است و اساساً کسی نگاه بدبینانه به او نداشت.

بهزاد نبوی درباره تدفین کشمیری و چگونگی فاش شدن این مساله اینگونه میگوید: «تصور همه این بود که کشمیری یک فرد طرفدار انقلاب و امام است و کسی به او شک نداشت. صبح روز بعد از فاجعه، عده ای از دوستان و همکاران کشمیری در نخست وزیری دنبال جنازه او می گشتند. وقتی که مایوس شدند، رفته بودند از یکی از نمایندگان روحانی مجلس پرسیده بودند، با توجه به اینکه ظاهراً جنازه خاکستر شده است، چه کار کنند. آن روحانی هم گفته بود همان خاکهایی محل نشستن وی را را بریزید توی تابوت. آنها هم با ناراحتی و گریه و زاری این کار را کردند و به خاطر همین کار طی دو نوبت بازداشت شدند. این آدمها افراد شناخته شده ای هستند و الان برای همه ثابت شده که ایشان نقشی در این ماجرا نداشتند. آن روز کسی نفهمید. اما سر آغاز شک به کشته شدن کشمیری همین دوستان بودند. آنان بعد از ظهر فردای ۸ شهریور می روند به کارهای کشمیری رسیدگی کنند. به مادرش سر می زنند می بینند گریه و زاری می کند، اما سراغ زن و بچه اش را می گیرند و پیدایشان نمی کنند. سراغ اتومبیل کشمیری می روند (اطلاع داشتند که کشمیری اتومبیلش را در خیابان خورشید، جنب نخست وزیری پارک می کند). می بینند اتومبیلش نیست. این خود سرآغاز شک می شود. وقتی آنان و ما متوجه می شویم ۲۴ ساعت از وقوع انفجار گذشته بود. یک جلسه ای برگزار شد. آقای تهرانی، من و نمایندگان دادستان، آقای مهدوی کنی و دادستان و یکی دو نفر دیگر که اسامی آنان در خاطر من نیست، در جلسه حضور داشتند. این جمع می خواست به کشف مساله بپردازد. برای جلسه محرز شد که کشمیری عامل اصلی توطئه و عامل منافقین بوده است و نتیجه بحثها این شد که کماکان به کشته شدن کشمیری تظاهر کنیم شاید بتوانیم به سرنخهایی حداقل از طریق خانواده وی برسیم و شاید اگر خود یا زن و بچه اش هنوز از مرز خارج نشده باشند. البته همان موقع دستور بستن مرزها هم صادر شد. خانه مادرش تحت نظر و با حکم دادستانی تلفن منزل مادرش تحت کنترل قرار گرفت همه مسوولان رده بالای نظام در جریان قرار گرفتند. چند روزی تظاهر به ندانستن نقش کشمیری ادامه یافت، ولی ظاهراً در همان ۲۴ ساعت اول کشمیری از کشور خارج شده بود. بعد از ۷۲ ساعت متوجه شدیم مادر کشمیری پشت تلفن می خندد و معلوم بود که از سلامت فرزندش اطلاع پیدا کرده است از آن پس کارها به مرحوم ربانی املشی ارجاع شد.»

آیت الله ربانی املشی با انتشار اطلاعیه ای در مورد این مساله چنین می گوید: «کشمیری از یک سال قبل وارد نخست وزیری می شود و خیلی خوب نقش بازی می کند و چهره کریه خود را مخفی می دارد، به طوری که یکی از مسوولین امر در نخست وزیری می گفت که در بین هزار احتمال یک احتمال انحراف درباره او نمی دادیم.» (روزنامه جمهوری اسلامی ۶/۲۳/۶۰).

۴- حواشی ماجرا

الف: افترا و سوءاستفاده جناحی

بلافاصله پس از وقوع انفجار نخست وزیری، برخی از جریانات سیاسی به قصد سوءاستفاده سیاسی وارد میدان شدند. سه ساعت بعد از انفجار، در شاخه اصفهان حزب جمهوری شایعه دخالت بهزاد نبوی در حادثه به شکل گسترده پخش می شود. نبوی در نامه ای که در تاریخ ۱۳۷۱/۲/۵ برای آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت، به بسیاری از تهمت‌ها، دروغها و تخریب ها اشاره می کند چنین می نویسد: «یقیناً به خاطر دارید که بلافاصله پس از شهادت رجایی، باهنر، همین گروه همزبان و همسو با ضد انقلاب شرکت اینجانب را در قتل آن بزرگواران آنچنان گسترده و سریع شایع کردند که جنابعالی و آیتالله مهدوی کنی ناچار شدید در خطبه های نماز جمعه با ذکر نام از حقیر دفاع و آن جریان را «ترور شخصیت» اعلام کنید.»

آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود - عبور از بحران - در روز یکشنبه ۲۲ شهریور ۶۰ این چنین مینویسد: «بهزاد نبوی این روزها مورد هجوم شایعه پردازان و تفرقه اندازها شده و حتی متهم به دست داشتن در انفجار نخست وزیری می شود و حزب توده در این شایعه پردازانها دست دارد. ایشان آمدند منزل و نگران بودند و با هم صحبت کردیم. معلوم است که ضد انقلاب برای ایجاد تفرقه بین حزب و مجاهدین انقلاب اسلامی و ایجاد جو سوءتفاهم دست به این شیطنت ها می زند.» در نامه سابق الذکر بهزاد نبوی از نامه ای یاد می کند که حزب توده آن را برای امام (ره) و آقای هاشمی فرستاده و در آن ادعا کرده بود که «دوستان ما از آمریکا [احتمالاً منظور KGB است] خبر می دهند که بهزاد نبوی عامل سرسپرده CIA [سازمان اطلاعات آمریکا] است که می خواهد در سیستان و بلوچستان آشوب به پا کند.» نبوی براساس اطلاعاتی که دارد کیانوری را نویسنده نامه می داند. حال آنکه نامه دستنویس و امضای آن فقط «حزب توده ایران» بوده است.

نبوی در جای دیگر نامه اش به آقای هاشمی این چنین می گوید: «بیاد دارم که در زمان ریاست جمهوری شهید رجایی، هنگامی که تهاجم کینه توزانه جریان سابق الذکر علیه من آغاز شد، روزی با آن شهید بزرگوار هنگامیکه از جلسه حزب الله

مجلس دوره اول بازمی گشت مواجه شدم. وی با اظهار تاسف شدید از برخورد جریان راست (که کم کم در حال شکل گرفتن بود) در جلسه مزبور، نسبت به آینده چنین گفت: «این جریانی که من می شناسم امروز در مقابل تو و فردا در مقابل من خواهد ایستاد و تا حذف ما از پای نخواهد نشست.» به ایشان عرض کردم: «شما و من افرادی نیستیم که به این پست و مقامها دلبسته و برای خود قبایی دوخته باشیم. اگر احساس کنیم نظام ما را نمی خواهد بلافاصله خود را کنار خواهیم کشید.» نبوی در مورد چرایی ادعاهای مرحوم زواره ای در خصوص این پرونده می گوید: «در یک جلسه که شهید رجایی به مجلس رفته بودند با توجه به عدم آمادگی آقای مهدوی کنی برای ادامه وزارت، عده ای آقای زواره ای را برای وزارت کشور مطرح کردند. شهید رجایی که اصلاً موافق ایشان نبود و به جای وی مرا معرفی کرده بود. پس از دیدار مزبور، شهید رجایی موضوع را برای من نقل کرد. من به ایشان گفتم معرفی بنده کار صحیح نبود و عده ای را در حزب در مقابل بنده قرار خواهد داد. مشکل عدم آمادگی آقای مهدوی را من حل خواهم کرد، تا شما تحت فشار برای انتخاب آقای زواره ای قرار نگیرید. همین کار را هم کردم و صحبتی با آقای مهدوی داشتم و ایشان نیز به پذیرش پست وزارت کشور در کابینه شهید باهنر رضایت دادند و مساله وزارت مرحوم زواره ای منتفی شد. شاید مرحوم زواره ای عدم موافقت شهید رجایی با وزارت خودش را ناشی از تلاش بنده برای تصاحب آن پست می دانست.»

نبوی در خصوص وصیت نامه شهید لاجوردی می گوید: «آقای لاجوردی به لحاظ فکری با ما اختلاف داشت که ریشه اش برمی گشت به دوران زندان لاجوردی و همفکرانش در زندان شاه با شعار سوسیال امپریالیسم خطرناک تر از امپریالیسم (شعار مانو علیه شوروی) معتقد بودند برای مبارزه با مجاهدین خلق باید به هر قیمت از زندان خارج شد، حال آن که نظر ما این بود که کماکان رژیم دشمن اصلی ماست و با مجاهدین خلق باید مبارزه ایدئولوژیک کرد. هنگامی که شهید لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز شد با ما و شهید رجایی صریحاً مطرح می کرد که مگر شما مجاهدین خلق را نمی شناسید؟ مگر نمی دانید اینها علیه جمهوری اسلامی بالاخره اقدام خواهند کرد؟ چرا حال که علنی هستند با آنها برخورد نشود؟ خصوصاً بعد از نخست وزیری شهید رجایی و بازداشت سعادت بر این موضوع بیشتر تاکید می کرد. حرف شهید رجایی، شهید بهشتی، شهید قدوسی و ما هم این بود که نباید قصاص قبل از جنایت کرد این در حالی بود که چند ماه پیش از آن پیشنهاد شهید لاجوردی، شورای انقلاب به مسعود رجوی پیشنهاد شهرداری تهران را داده بود. نتیجه این بحثها صدور اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی بود که در نخست وزیری زمان شهید رجایی تهیه شد و مضمون آن اطلاعیه این بود احزاب تا وقتی اسلحه به دست نگیرند و مبارزه مسلحانه نکنند در فعالیت سیاسی آزادند. شهید لاجوردی این حرفها را قبول نداشت و براساس تفکر خودش سعادت را بعد از اینکه نامه خوبی مبنی بر برانگیزان مجاهدین خلق نوشت، بدون اطلاع مسئولان قضایی اعدام کرد. یک شب شهید رجایی در منزل ما بود. بخاطر این اتفاق در یک گفت و گوی تلفنی طولانی با شهید لاجوردی به شدت به این اقدام اعتراض می کرد و شاید لاجوردی تصور می کرد منشا این مخالفتها ما هستیم. بعد از دست به اسلحه بردن منافقین، شهید لاجوردی استدلال می کرد که کسانی که نگذاشتند منافقین را قبل از شروع عملیات مسلحانه بازداشت و مجازات کنیم، همدست آنان هستند و با این استدلال بعدها (نه در حیات رجایی، بهشتی و... بلکه پس از شهادت آن ها) ما را منافقین جدید می خواند.» (در مورد وصیتنامه شهید لاجوردی به عصر ما شماره ۱۰۳ مقاله ای تحت عنوان «دشمن شناسی وارونه» مراجعه کنید).

نبوی در ادامه می گوید: «جالب اینکه کسانی که شهید رجایی حاضر نبود یک روز با آنان همکاری کند خونخواه رجایی می شوند و خسرو تهرانی که شهید رجایی بارها می گفت من حتی از راه رفتن ایشان لذت می برم قاتل رجایی می شود؟!». در مورد کتابی که با همکاری یار گرمایه و گلستان سعید امامی نگاشته شد، همین بس که در کل عالم فقط توجه بنی صدر را جلب کرده است و آنقدر از استدلال و منطق و عقلانیت تهی و از دروغ و تهمت و بداخلاقی فربه است که نیازی به پاسخ دادن ندارد.

ب- سابقه همکاری شهید رجایی با سازمان

نبوی در مورد همکاری شهید رجایی با خودش و سازمان اینگونه می گوید: «بعضاً مطرح می شد که ایشان عضو سازمان بوده اند، اما تا آنجا که من می دانم ایشان عضو هیچ حزبی نبوده اند، گرچه با تمامی گروهها و احزاب ارتباط داشتند. البته شهید رجایی، آقایان قدیانی، نوروزی و بنده در زندان یک جمع درست کردیم که هسته اولیه گروه امت واحد شد و در زندان کار تشکیلاتی می کردیم. این جمع مانع انحراف ایدئولوژیک بسیاری از جوانان مسلمان هم بند و در غلتیدن آنان به دامان منافقین و یا راست های بریده و نوشتن عفو و توبه نامه شدیم. بعد از انقلاب نیز ارتباطمان حفظ شد و بنده با ایشان در محل سازمان جلسات مرتب هفتگی داشتم. در برنامه ریزی دولتشان و تعیین کابینه شان شخص من به طور خاص و سازمان به طور عام با ایشان همکاری داشتیم. در بعضی جلسات مصاحبه با وزرایشان من حضور داشتم. در ضمن ایشان عضو جمع نمایندگان طرفدار سازمان در مجلس اول بودند.

۵- نظر بزرگان نظام در خصوص ادعاهایی که حول این پرونده وجود دارد:

نبوی در نامه ای که برای آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت در تاریخ ۷۱/۲/۲۵ نوشته است، اعلام می کند: «به یاد دارید در اولین کابینه جناب آقای مهندس موسوی بنده به دلایلی حاضر به پذیرش سمتی در کابینه جدید نبودم و به

همین دلیل معرفی کابینه به مجلس با یک روز تاخیر انجام شد. مقام رهبری که در آن موقع مسوولیت ریاست جمهوری را به عهده داشتند طی تماسی تلفنی با این استدلال که این اولین کابینه ای است که رئیس جمهور و نخست وزیر آن عضو حزب جمهوری اسلامی هستند و اگر شما که یک چهره شناخته شده غیرحزبی هستید در این کابینه شرکت نکنید، ضد انقلاب با تبلیغات سوء ما را به انحصارطلبی متهم خواهد کرد، از اینجانب خواستند پست وزارت را بپذیرم و بنده با توجه به استدلال فوق پذیرفتم.» با توجه به اینکه از زمان انفجار نخست وزیری تا تشکیل کابینه مهندس موسوی چند ماهی گذشته بود مشخص است که اگر مقام رهبری حتی کوچکترین تردیدی در این زمینه داشتند چنین درخواستی را مطرح نمی کردند.

نظر آقایان هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی هم چنانکه قبلاً گفته شد، مشخص است و هر دو در نماز جمعه این جریان را ترور شخصیت خواندند.

خسرو تهرانی نیز در این باره می گوید: «من خودم شخصاً با آیتالله موسوی اردبیلی صحبت کردم ایشان می گفت من حتی با بازکردن مجدد پرونده نخست وزیری مخالف بودم، اما با توجه به نظر آقای موسوی خونینی ها طرح موضوع را پذیرفتم. با آقای موسوی خونینی ها نیز صحبت کردم ایشان اتهامات مطرح شده در این پرونده را شخصاً تایید نمی کردند، اما می گفتند به خاطر اصرار یک جریان پذیرفتم که پرونده به طور کامل بررسی شود و پس از گزارش نتایج بررسی ها خدمت امام (ره)، به دستور ایشان پرونده مختومه شد.»

خسرو تهرانی در خصوص اینکه این پرونده به خوبی بررسی نشده است می گوید: «به نظر من بررسی ها کامل و حتی فشار به متهمان بیش از حد بود. خود من سه ماه زندان انفرادی متحمل شدم. افراد دیگری نیز بازداشت شدند. در مورد هیچیک از انفجارها و ترورهای آن سال این قدر بررسی صورت نگرفت.»

گرچه در یکی از صفحات کتاب سفارشی شنود اشباح آمده است: «اینکه به دلایل مختلفی در عرصه سیاست و غیره، پروندههای مختومه اعلام بشود دلیل بر برانیت نیست»، اما به نظر ما این کلام حضرت امام (ره) ختم کلام و اتمام حجت برای جاعلین حقیقت و کلیدداران خانه اشباح است: که با حضور حاج سیداحمد خمینی خطاب به آقایان موسوی اردبیلی و موسوی خونینی ها و رئیسی در رابطه با پرونده انفجار نخست وزیری و جریان رسیدگی به آن فرمودند: «علت اینکه آقایان را زحمت دادم این بود که نام های را عده ای از آقایان برای من نوشته و فرستاده اند که شهادت داده اند ما این افراد را می شناسیم و تایید می کنیم و مساله این نیست که چند نفر را بگیرند و محکوم کنند، بلکه قضیه این است که افراد مومن به انقلاب و جمهوری اسلامی را کنار بزنند و افرادی که مخالفند کم کم روی کار بیایند. البته من از همان اول که این قضایا را شروع کردند سوءظن داشتم و می دیدم که هر وقت یکی از این افراد در جایی میخواد مثلاً وکیل بشود فوری او را می خواستند و احضار می کردند و این آقای تهرانی و آن آقای دیگری که از اینها بزرگتر است. اینها را یک وقت آقای رجایی مرحوم در همین اتاق و در آنجا نشسته بود که صحبت این آقای بهزاد نبوی بود و مرحوم رجایی رحمت الله علیه گفت: ایشان را می شناسم. از همان زندان فردی مومن و قرص بود و ایشان را تایید می کرد و من از همان اول می دانستم که یک دستی در کار است که می خواهد این افراد را بدنام کند و کنار بزند. انهایه فکر کردم آقایان به قضیه می رسند و خاتمه می دهند ولیکن الان احساس می کنم که باز قضایا به جاهای دیگر کشیده می شود و در روزنامه ها مطرح می کنند و من این سه نفری [سازندگان پرونده انفجار نخستوزیری] که این کارها را کرده اند باید بشناسم. اسامی اینها را بدهید من خودم باید تحقیق کنم و اسلام برای افرادی که این طور اشخاص را دستگیر می کنند و آبروی آنها را می برند تکلیف اینها را معین کرده است. من باید بفهمم این افراد چه کاره اند و سوابق اینها چیست؟ آیا اینها از روی اعتقاد برای تکلیف شرعی (تکلیف شرعی که این نیست اینها خلاف تکلیف است) این کارها را کرده اند و یا یک اغراض دیگری در کار است و از بیرون یک اموری را وارد قضا کرده اند. مقصود من این است که این پرونده باید ختم بشود و کنار برود و بسته شود. این افراد شناسایی شوند و من خودم باید تحقیق کنم و بفهمم اینها چه کسانی هستند» و پس از توضیحاتی که اعضای حاضر در جلسه دادند، مجدداً حضرت امام دو مطلب اصلی بیانات اولشان را تکرار کردند. یکی اینکه «این پرونده باید خاتمه داده شود». و دیگر اینکه «این افراد را من خودم باید درباره شان تحقیق کنم چون مساله قضا مهم است و اگر امروز اشخاص بخواهند به بهانه ای افرادی را اینطور گرفتار کنند و آبروی آنها را ببرند فردا یک عده دیگر را و روز دیگر هم یک عده دیگر را و به این ترتیب در جمهوری اسلامی کسی امنیت پیدا نمی کند و از همین جا باید جلوی این کارها گرفته شود.»

منابع

- ۱- پانولو کونیلو از کتاب مکتوب
- ۲- مصاحبه تلویزیونی ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد پیش از دور دوم انتخابات
- ۳- مصاحبه با آقای بهزاد نبوی
- ۴- مصاحبه با آقای خسرو تهرانی
- ۵- مصاحبه سعید شاهسوندی با رادیو صدای آلمان
- ۶- کتاب خاطرات سرهنگ کتیبه